

خشونت خانگی

خشونت خانگی

قربانیان این نوع خشونت چه کسانی هستند؟ به چه نحوی رخ می‌دهد؟

چگونه اتفاق می‌افتد؟ چه تأثیراتی بر قربانیان دارد؟

بعد از جدایی چه اتفاقی می‌افتد؟

چگونه می‌توان از آن جلوگیری نمود؟

چه تأثیراتی بر فرزندان دارد؟

چرا زنان آن را تحمل می‌کنند؟

چگونه می‌تواند شرح داده شود؟

به چه نحوی رخ می‌دهد؟

خشونت خانگی:

خشونت خانگی به صورت تصادفی و بین دو نفر غریبه روی نمی‌دهد، بلکه طی یک رابطه عاطفی و صمیمانه فعلی یا قدیمی صورت می‌گیرد. این نوع خشونت فقط شامل چند اقدام ناگهانی و ناخواسته نیست. خشونت خانگی به مجموعه‌ای از رفتارها اشاره می‌کند که شامل دشنام، تهدید و آزار، صدمات جسمی سطحی و جدی، آزار جنسی، تجاوز جنسی و استثماری جنسی می‌باشد.

خشونت خانگی الزاماً نتیجه شدت گرفتن یک رفتار خشونت‌آمیز نیست که با خشونت کلامی آغاز شود، سپس به خشونت روانی تبدیل گردد، و در نهایت به خشونت فیزیکی بینجامد. ما اغلب خشونت خانگی را با این شکل اخیر، یعنی خشونت فیزیکی، می‌شناسیم. به هر حال، زنانی هستند که بدون تحمل کمترین خشونت فیزیکی در گذشته، توسط همسرانشان کشته می‌شوند. هیچ شکلی از خشونت توجیه‌پذیر نیست زیرا خشونت خانگی همیشه به آسیب دیدن سلامت روانی، عاطفی، و جسمی زن منجر می‌شود.

قربانیان این نوع خشونت چه کسانی هستند؟

خشونت خانگی:

همان طور که مرتکبان خشونت خانگی گروهی معین با مشخصات ویژه نمی‌باشند، زنان قربانی خشونت خانگی نیز متعلق به گروهی معین با مشخصات ویژه نیستند. برخی مردان صرف نظر از فرهنگ، خاستگاه قومی، وضعیت اجتماعی، سن یا درآمدشان، برای اعمال سلطه بر همسران، همسران سابق، یا دوست دخترهای خود و کنترل آنها، به خشونت متوسل می‌شوند. از حیث نظری، هیچ ویژگی خاصی افرادی که به خشونت متوسل می‌شوند و افرادی که از خشونت اجتناب می‌کنند را از هم مجزا نمی‌سازد. این روابط قدرت در هر نقطه‌ای از جهان وجود دارد، هر جایی که مردان بخواهند برای همسران خود تعیین تکلیف کنند، و هر جایی که جامعه به آنها اجازه چنین رفتاری را می‌دهد. بر خلاف باور عمومی، این گونه افراد متعلق به طبقه اجتماعی محروم یا قشر خاصی از جامعه نیستند. رفتار خشونت‌آمیز مردان ارتباطی با درآمد خانواده ندارد. در ضمن، این رفتار به مصرف مشروبات الکلی و مواد مخدر و به عقاید مذهبی یا آداب و رسوم فرهنگی، سن، و غیره نیز ربطی ندارد.

در نتیجه، قربانی خشونت خانگی شدن امری نیست که دست سرنوشت برای برخی زنان رقم زده باشد. در واقع، قربانی خشونت خانگی شدن زاینده شرایطی است که در ورای کنترل یک زن قرار دارد. این بدان معناست که قربانی خشونت خانگی در قبال خشونتی که علیه وی روی داده مسئول نیست. بدیهی است که هیچ زن یا دختری در برابر خشونت خانگی ایمن نیست..



خشونت خانگی نمودهای بسیار زیادی از جمله کلامی، روانی، جسمی، جنسی، و مالی دارد که در مدل "چرخ قدرت و کنترل" به تفصیل به آنها پرداخته می‌شود.

این مدل به برخی از زنان کمک می‌کند تا رفتارهای خشونت‌آمیز همسران خود را شناسایی کنند.



تهیه شده توسط تیم "پروژه مداخله در خشونت خانگی" (East Superior St., Duluth MN 55802 202)

چگونه اتفاق می‌افتد؟

خشونت خانگی:

خشونت خانگی نوعی تعامل نیست که طی آن هر دو طرف به نوبت نقش مرتکب خشونت و قربانی خشونت را ایفا کنند. بلکه شامل یک سری راهبردهای کنترل اجباری است که توسط مرتکب خشونت به منظور منزوی کردن، پست شمردن و تنزل دادن، استنثار و اعمال سلطه بر زنان به واسطه حمله مستقیم به حق آزادی، شأن انسانی و برابری آنها مورد استفاده قرار می‌گیرند. فرد مرتکب خشونت فعالیت‌های روزمره زنان و کودکان را تنظیم و کنترل می‌کند، و این کنترل حتی در غیاب وی نیز ادامه دارد و به این ترتیب یک فضای ترس دائمی در زندگی قربانیان خود ایجاد می‌کند. از این طریق، مرتکب خشونت سلطه خود را بر قربانی حفظ می‌کند، و همواره اطمینان حاصل می‌کند که قربانی، وی را ترک نمی‌کند. این همان مسیری است که ما "چرخه خشونت" می‌نامیم (نمودار موجود در صفحه بعدی را ببینید).

چه تأثیراتی بر قربانیان دارد؟

خشونت خانگی:

به موازات تداوم خشونت، قربانی رفته‌رفته آن را امری عادی و موجه تلقی می‌کند. آستانه تحمل وی افزایش می‌یابد تا حدی که دیگر متوجه اکثر نمودهای کنترل روزمره نمی‌شود. تأثیرات این نوع خشونت بر زن عملاً انرژی و پویایی وی را تحلیل می‌برد. چرا؟ زیرا خودش را به تحمل مستمر زندگی در یک محیط پر تنش عادت می‌دهد؛ چون عواطف خود و درکش از وضعیت زندگیش را زیر سؤال می‌برد، چون هر کاری را که ممکن باشد برای پرهیز از قرار گرفتن مجدد در برابر خشونت انجام می‌دهد؛ زیرا مجبور است رفتارها و نگرش‌های خود را توجیه کند. این چرخه موجب می‌شود که زن همواره در اسارت در این رابطه باقی بماند، و برای همین، به سختی می‌تواند دست از این رابطه بکشد. این چرخه به این دلیل مؤثر است که قربانی به تدریج متقاعد می‌شود که خود او مقصر بروز خشونت خانگی است.

خشونت خانگی تأثیراتی مخرب بر سلامت روانی و جسمی زنانی دارد که قربانی این نوع خشونت هستند. از نظر جسمی، انواع مختلف درد، آلرژی، بی‌خوابی، اختلالات هاضمه و غیره را تحمل می‌کنند. گاهی بر اثر خشونت‌های فیزیکی متحمل آثار زخم یا معلولیت‌های دائمی می‌شوند. از نظر روانی، عواقب خشونت خانگی به صورت استرس شدید، اختلالات خواب، نشانه‌های افسردگی، اختلالات ناشی از اضطراب و حتی اندیشیدن به خودکشی یا نوعی استرس پساتروما (استرس ناشی از تجربه تلخ) که منجر به مصرف داروها (اعم از داروهای ضد افسردگی، ضد اضطراب، و مسکن)، نمود پیدا خواهد کرد.

تنش: شامل عصبانیت شدید، سکوت‌های سنگین، رفتار ارعاب‌آمیز، و نگاه‌های تهدید کننده می باشد.

1

اضطراب: قربانی خشونت احساس می‌کند که به احتمال زیاد اوضاع رو به وخامت است، نگران می‌شود، تلاش زیادی می‌کند تا از تنش‌ها بکاهد، می‌ترسد، خشکش می‌زند، آن قدر با احتیاط عمل می‌کند که گویی روی پوسته تخم‌مرغ راه می‌رود.

مصالحه: مرتکب خشونت هر کاری را که بتواند انجام می‌دهد تا بخشیده شود، درخواست کمک می‌کند، درباره درمان حرف می‌زند، صحبت از خودکشی می‌کند و غیره.

4

امید: قربانی خشونت تلاش‌های مرتکب خشونت را برای تغییر کردن می‌بیند، به او فرصتی دوباره می‌دهد، به وی کمک می‌کند، او را مردی تصور می‌کند که عاشق او است و نگرش‌هایش را تغییر می‌دهد.



خشونت: مرتکب خشونت قربانی را مورد خشونت کلامی، روانی، جسمی، جنسی، و مالی قرار می‌دهد.

2

عصبانیت و شرمندگی: قربانی دچار حقارت و ناراحتی می‌شود، و احساس نوعی بی‌عدالتی می‌کند.

توجیه: مرتکب خشونت بهانه‌هایی را می‌یابد، و توضیح می‌دهد که رفتارش به دلایلی است که خارج از کنترل وی می‌باشد. اکثر اوقات، مسئولیت خشونت را متوجه قربانی می‌سازد.

3

مسئولیت‌پذیری: قربانی خشونت توجیه‌ها و بهانه‌های او را درک و باور می‌کند، امیدوار است بتواند به او کمک کند تا رفتارش را تغییر دهد، اقداماتی را برای کمک به او انجام می‌دهد، برداشته‌های خودش را زیر سؤال می‌برد (آیا واقعاً او مرتکب خشونت شده؟)، احساس مسئولیت می‌کند و عصبانیتش برطرف می‌شود.

چه تأثیراتی بر فرزندان دارد؟

خشونت خانگی:

فرزندانی که در معرض خشونت نسبت به مادرشان قرار می‌گیرند، با فرزندان که خودشان در معرض بدرفتاری، خشونت یا حملات روانی و کلامی قرار گرفته‌اند اغلب قربانی خشونت‌های موجود در خانواده خود هستند؛ در واقع، مجبور هستند با عواقب آن زندگی کنند. این کودکان، همچون مادرشان، مجبور هستند با استرس، ترس، شرمندگی، عصبانیت، بیچارگی و امید برای تغییر مواجه شوند. اغلب مجبور هستند خشونت‌هایی خانوادگی که در محیط خانه تجربه می‌کنند را مخفی نگه دارند. آنها مانند مادرشان مجبور هستند با تأثیراتی که چرخه خشونت بر آنها دارد کنار بیایند.

تأثیرات خشونت خانگی بر کودکان بر حسب مدت قرار گرفتن در معرض خشونت، سن، جنسیت، و رابطه آنها با مرتکب خشونت متفاوت است. کودکان قربانی خشونت درست مثل همه کودکان دیگر توانایی مقابله با خشونت را دارند. آنها قادر خواهند بود زندگی خود را به نحوی مثبت بازسازی کنند در صورتی که از حمایت‌های کافی و منابع و پیگیری‌های لازم به منظور درک آنچه تجربه کرده‌اند برخوردار باشند؛ حمایت‌هایی که به درک بهتر عواقب خشونت و راهبردهایی که خودشان برای کنار آمدن با چنین موقعیتهایی اتخاذ کرده بودند کمک نمایند. اگر رابطه مادر و فرزند حفظ و تقویت گردد، آنها خودشان را در جوی سرشار از امنیت عاطفی خواهند یافت که برای روابط آتی آنها سودمند خواهد بود.

با توجه به این تصویر تیره ولی واقع‌بینانه از تأثیرات خشونت خانگی بر زنان، باید اهمیت قدرت و تحمل بالایی که زنان قربانی خشونت نشان می‌دهند را درک کنیم. آنها زنانی مقاوم هستند، بازماندگانی که در اعماق وجود خود در جستجوی امید و توانایی کسب مجدد کنترل بر زندگی خودشان می‌باشند. برای آن دسته از زنانی که صاحب فرزند هستند، آرزوی فراهم نمودن یک محیط زندگی آرام و هماهنگ برای فرزندان یکی دیگر از دلایل انگیزه آنها به تحمل خشونت است.

بعد از جدایی چه اتفاقی می‌افتد؟

خشونت خانگی:

جدایی دورانی خطرناک برای زنان است، زیرا متأسفانه خشونت الزاماً بعد از جدایی زوجین خاتمه نمی‌یابد. برای برخی زنان، خشونت همچنان ادامه می‌یابد و بعضاً ممکن است حتی تشدید هم بشود. مرتکب خشونت به راحتی نمی‌پذیرد که قربانی وی را ترک کرده است. آمادگی آن را دارد که هر کاری را برای حفظ سلطه خود بر او انجام دهد. گاهی ناسزاگویی، تهدید و کنترل قربانی به بخشی از واقعیت‌های روزمره تبدیل می‌شود.

چگونه می‌تواند شرح داده شود؟

خشونت خانگی یک پدیده جانبی و مجزا از بافت اجتماعی که در آن زندگی می‌کنیم نیست. خشونت خانگی اساساً فقط یکی از جنبه‌های متعدد خشونت نسبت به زنان است که اینجا در کبک و در تقریباً هر نقطه‌ای از جهان روی می‌دهد. در حقیقت، شوهر با توسل به خشونت کلامی، روانی، جسمی، جنسی، یا مالی نسبت به همسر خود، به اعمال قدرت و سلطه می‌پردازد. وی خود را محق این قدرت می‌داند، قدرتی که در اکثر محیط‌های اجتماعی از طریق رفتار بهتری که با مردان صورت پذیرفته به او اثبات شده است. می‌خواهد این قدرت را به هر قیمتی که شده حفظ کند و آن را توجیه می‌کند تا اطرافیان نیز آن را بپذیرند.

اما اگر زن بخواهد در رابطه مشترکش با وی تغییراتی ایجاد کند، قاطعیت بیشتری داشته باشد، خودکفای عمل کند، شغلی را بیابد، از مرد بخواهد نیازهایش را به رسمیت بشناسد، استقلال بیشتری کسب کند، یا بخواهد با هر کسی که دوست دارد ملاقات کند، خشونت فوران می‌کند. و هرچه زن بیشتر طالب استقلال باشد، مرد بیشتر به استفاده از راهبردهای جدید برای حفظ سلطه خود متوسل می‌گردد. امتناع مرد از به رسمیت شناختن زن به عنوان موجودی آزاد و مستقل و دارای حقوقی برابر با مرد یکی از اصلی‌ترین پیامدهای خشونت بعد از جدایی است. مساله عدم توانایی مرد برای به رسمیت شناختن حق زن به منظور تصمیم به ترک و زندگی کردن بدون او، برخی از مردان مرتکب خشونت را به سطوحی بسیار خطرناک سوق می‌دهد تا بدان حد که مرتکب قتل هم می‌شوند.

اما چنین مردی یک بیمار روانی یا هیولا نیست. وی به این دلیل همسرش را کنترل می‌کند که از امتیاز و ابزارهای لازم برای این منظور برخوردار است. ابزارهایی که وی بدون تحمل هیچ گونه عواقبی، بارها آنها را آزموده است.

چرا زنان آن را تحمل می‌کنند؟

از سنین بسیار پایین، طی معاشرت‌های اجتماعی به زنان القا می‌شود که به جای تمرکز بر خود و نیازهایشان به دیگران توجه کنند. آنها نسبت به خوشحال کردن دیگران، نگرانی درباره دیگران و دغدغه داشتن درباره ظاهر خود شرطی می‌شوند. همواره اهمیت مهربان و زیبا بودن و مراقبت از بدنشان به منظور جوان، لاغر و بی‌عیب ماندن به آنها یادآوری می‌شود. چرا؟! برای خوشایند مردان. یکی از عواقب این نوع بحث درباره زیبایی زنان که مورد غفلت قرار گرفته این است که به همه اجازه می‌دهد درباره بدن زنان اظهار نظر کنند و آنها را به گونه‌ای مورد نقد قرار دهند که گویی نوعی کالا یا اموال عمومی هستند. در نتیجه، زنان کنترل بر بدن خود را از دست می‌دهند. لذا به دلیل تمایل به راضی نگه داشتن همه، به هر قیمتی در نهایت رفتارهای غیرقابل تحمل را در روابط عاشقانه خود می‌پذیرند.

اما چگونه حضور زنان در اجتماع موجب خشونت خانگی می‌شود؟ به دلیل این واقعیت که اجتماعی شدن موجب می‌شود زنان بیشتر به سمت خودمحموری هدایت شوند و به طور مداوم درباره درک، توانایی‌شان برای دفاع از خود و ارزش‌های خود تردید کنند. در چنین محیطی، خشونت غیر قابل اجتناب و موجه تلقی می‌گردد. وقتی مردان، نهادهای عمومی و حتی خود زنان خشونتی که بر زنان روا می‌شود را انکار می‌کنند، در واقع به حفظ نظامی کمک می‌کنند که در آن مردان از هر حقی از جمله حق کشتن برخوردار هستند، و زنان مسئولیت خشونت مردان را بر عهده می‌گیرند.

چگونه می‌توان از آن جلوگیری نمود؟

چگونه می‌توان دور باطل خشونت خانگی را از بین برد؟ برخی می‌گویند "زنان قربانی خشونت باید شکنجه‌گران خود را ترک کنند!" این اقدام، که به مثابه پرتاب کردن تیری در تاریکی است، اقدام آسانی نیست. و انجام دادن آن به تنهایی بسیار مشکل است؛ به همین دلیل، لازم است قربانیان خشونت خانگی به منابعی تکیه کنند.

زنی که در چرخه خشونت خانگی به دام افتاده است حس بیچارگی و استیصال شدیدی را تجربه می‌کند. وی به یک یاور و حامی جدی نیاز دارد تا بتواند با عوارض این وضعیت کنار بیاید و با درک واقعیت‌ها، عزت نفس و اعتماد به نفس خود را باز یابد. به کسی نیاز دارد که به حرف‌هایش گوش کند و او را باور کند. باید در تلاش برای یافتن راحل‌ها، امنیت خود را در اولویت قرار دهد. کمک اطرافیان وی، همسایگان، اعضای خانواده و دوستان در تأمین حمایت‌های لازم جهت محافظت از او نقشی ارزنده ایفا می‌کند. این شبکه اولیه بخشی از مجموعه منابع اجتماعی و نهادی است که می‌توانند به رهایی زنان از دام خشونت خانگی کمک کنند. خانه‌های امن نقشی کلیدی در تضمین امنیت مورد نیاز زنان قربانی خشونت و فرزندان ایشان و همچنین حمایت از آنها در جهت بازبازی کنترل بر زندگی خود ایفا می‌کنند. جامعه و در درجه اول، دولت و مراجع ذیصلاح قانونی باید برای پیشگیری، شناسایی، و توقف خشونت خانگی اقدام کنند.

